

و

depolarization	واقطبش	atrophic	واپرورد
[اپتیک] از بین بردن قطبش با واقطبندۀ نوری		[زیست.] ۱. مربوط به واپروردگی ۲. دارای یاخته یا بافت یا اندام تحلیل رفته	
voice	واک	atrophy, atrophial	واپروردگی
[زبان.] ارتعاش تارآواها در تولید گفتار		[زیست.] تحلیل یاخته یا بافت یا اندام در اثر بیماری یا جراحی یا از کارافتادگی	
phonation	واک سازی	centrifugal distortion	واپچش مرکزگریز
[زبان.] یکی از عمده ترین فرایندهای تولید آواکه با قرار گرفتن تارآواها در وضعیت های مختلف ایجاد می شود		[فیزیک] افزایش اندک طول شعاعی جسمی که در حال چرخش است	
membrane reactor	واکنشگاه غشایی	deallocation	واتخصیص
[م. شیمی] دستگاهی که در آن واکنش و جداسازی غشایی مواد به طور هم زمان انجام می شود		[مخابرات] ۱. برداشتن و خارج کردن پهنای باند تخصیص داده شده به سازمان یا دستگاهی خاص از آن سازمان ۲. برداشتن بخشی از اطلاعات از حافظه رایانه برای استفاده در برنامه ای دیگر	
thermonuclear reaction	واکنش گرما هسته ای	blocking anticyclone	واچرخند بندالی
[فیزیک] نوعی واکنش گداخت هسته ای بین ایزوتوپ های هیدروژن، در فشار و دمای فوق العاده زیاد		← پرفشار بندالی	
ablaut, vowel gradation, gradation, apophony	واکه گشت	anticyclogenesis	واچرخندزایی
[زبان.] تغییرات واکه ای در ستاک با انگیزش ساختواری		[علوم جو] فرایند تقویت یا توسعه گردش واچرخندی در جو	

سامانه‌های گرمایشی قطار

ballast wagon, ballast car واگن پازسنگ

[حمل - ریلی] واگنی برای حمل و تخلیه و پخش مناسب پازسنگ بر روی بستر خط

crane wagon, derrick car واگن جرثقیل‌دار

[حمل - ریلی] واگنی که در یک سر آن جرثقیلی برای بارگیری و تخلیه نصب شده باشد

sleeping-wagon, sleeping car واگن خواب

[حمل - ریلی] واگنی دارای میله‌های تختخواب‌شو برای استراحت مسافران

car-carrier wagon واگن خودروبر

[حمل - ریلی] واگن یک یا چند طبقه با مهاربندی ویژه برای حمل خودرو

hopper wagon, hopper car واگن قیفی

[حمل - ریلی] واگن باری با کف شیب‌دار، برای حمل مصالح دانه‌ای که بار آن از کف واگن تخلیه می‌شود

wagonnet, small wagon, spoil car, hand car واگنک

[حمل - ریلی] واگن کوچکی ویژه حمل و جابه‌جایی ابزار و مصالح برای تعمیر و نگهداری خطوط

flat wagon, flat car واگن کفی

[حمل - ریلی] واگن باری بدون دیوار و سقف با کف مسطح، برای جابه‌جایی بارهای بزرگ

wagon, car 1, vehicle واگن

[حمل - ریلی] وسیله‌ای برای حمل مسافر یا بار که بر روی ریل حرکت می‌کند

test wagon, test vehicle, geometry car, evaluation car واگن آزمون

[حمل - ریلی] واگنی مجهز به تجهیزات لازم برای اندازه‌گیری تعدادی از مشخصه‌های خط و سازه‌های فنی

ambulance wagon, hospital car, ambulance coach واگن آمبولانس

[حمل - ریلی] واگن حمل بیماران و مصدومان

tilting wagon, tilting coach واگن آونگی

[حمل - ریلی] نوعی واگن مسافری با فنربندی خاص که تراز نسبی واگن را در پیچ‌ها حفظ می‌کند

saloon coach واگن اتوبوسی

[حمل - ریلی] واگن مسافری غیرکوپه‌ای که صندلی‌های آن ردیفی چیده شده است

cattle wagon, stock car واگن احشام

[حمل - ریلی] نوعی واگن مسقف با دیواره‌های مشبک برای حمل دام

freight wagon, freight car, goods wagon واگن باری

[حمل - ریلی] واگنی برای حمل بار

steam wagon, heating wagon واگن بخار

[حمل - ریلی] واگنی برای تأمین بخار مورد نیاز

- و توزیع برق مصرفی قطار
- refrigerator wagon, reefer** واگن یخچال
[حمل - ریلی] واگنی با دمای مناسب برای حمل مواد فاسدشدنی و دارویی
- demagnetization** وامغناطش
[فیزیک] فرایندی که از مغناطش جسم فرومغناطیس می‌کاهد یا آن را از بین می‌برد
- demagnetized** وامغناطیده
[فیزیک] وضعیت هر ماده که بردار مغناطش آن کاهش یافته یا از بین رفته باشد
- bounded variation** وردش کراندار
[ریاضی] خاصیت تابع حقیقی مقداری (real-valued) که مجموع قدرمطلق نوسانهای (oscillation) آن کراندار است
- operator 2** ورزگر
[زیست]. [توالی‌ای در یکی از دو انتهای ورزه که با عمل فرونشانی، رونویسی ورزه را تنظیم می‌کند
- operon** ورزه
[زیست]. [واحد عملکردی متشکل از گروهی از ژن‌های ساختاری پیوسته در پیش‌هسته‌ای‌ها
- lac operon** ورزه لاکتوز
[زیست]. [مجموعه سه ژن که سنتز زی‌مایه‌های مورد نیاز برای مصرف لاکتوز در بسیاری از باکتری‌ها را بر عهده دارند
- compartment coach** واگن کوبه‌ای
[حمل - ریلی] واگنی که به اتاقک‌های متعدد تقسیم شده باشد
- high side wagon** واگن لبه بلند
[حمل - ریلی] واگنی با کف تخت و دیواره‌های جانبی بلند برای حمل سنگ معدن
- low side wagon, gondola car** واگن لبه کوتاه
[حمل - ریلی] واگنی با دیواره‌های کوتاه و بدون سقف برای حمل بارهای با چگالی بالا
- tank wagon, tank car** واگن مخزنی
[حمل - ریلی] واگنی با محفظه فلزی برای حمل مایعات و گازها
- passenger wagon, passenger car 2, car 2** واگن مسافری
[حمل - ریلی] واگنی برای حمل مسافر
- covered wagon, covered car, box car** واگن مسقف
[حمل - ریلی] واگنی برای حمل بارهای بسته‌بندی‌شده و قطعات صنعتی فلزات و مواد غذایی
- articulated wagon, articulated coach** واگن مفصلی
[حمل - ریلی] واگنی متشکل از چند قسمت که به وسیله مفصل به هم متصل شده باشند
- energy distribution wagon, generator wagon** واگن مولد
[حمل - ریلی] واگنی با تجهیزات لازم برای تولید

eigenfrequency	ویژه بسامد	weight	وزن
(characteristic frequency) [فیزیک] مشخصه بسامدی (که سامانه ارتعاشی با آن به نوسان درمی آید)		[فیزیک] نیروی گرانشی وارد بر جسم در سطح زمین یا در میدان گرانشی دیگر	
eigenstate	ویژه حالت	fishplate, rail splice, splice bar	وصله ریل
[فیزیک] حالتی دینامیکی که بردار حالت آن، ویژه بردار عملگری مربوط به یک کمیت فیزیکی مشخص است		[حمل - ریلی] صفحه‌ای فولادی برای اتصال دو انتهای ریل در محل درز جوشکاری نشده	
proper length	ویژه طول	weather	وضع هوا، هوا
[فیزیک] طولی از هر جسم که در چارچوب همراه جسم اندازه گیری می شود		[علوم جو] حالت جو آنچنان که با عنصرهای مختلف هواشناختی تعیین می شود	
		eigenvector	ویژه بردار
		[فیزیک] بردار غیر صفری که جهت آن با تبدیل خطی تغییر نمی کند	

ه، ی

اتصال‌ی اختصاصی به دیگر گره‌ها دارد

هم‌بندی خطی bus topology

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه که در آن گره‌ها به کابل منفردی متصل می‌شوند که در هر دو انتها دارای پایانه است

هم‌بندی درختی tree topology

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه که در آن شبکه‌های خطی با دیگر انواع پی‌کریندی نظیر ستاره‌ای یا حلقوی تلفیق می‌شوند

هم‌بندی ستاره‌ای star topology

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه‌های داخلی که در آن تمام افزاره‌های شبکه با کابلی اختصاصی به افزاره مرکزی شبکه متصل می‌شوند

هم‌بندی نقطه به نقطه point-to-point topology

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه که در آن هر گره به‌طور مستقیم به گره دیگر متصل می‌شود

هم‌ماتن replisome

[زیست]. مجموعه‌ای زی‌مایه‌ای در پیش‌هسته‌ای‌ها که در هم‌تاسازی دنا (DNA) شرکت دارد

هزینه دسترسی access charge

[مخابرات] هزینه‌ای که شرکت مخابرات محلی، برای استفاده از خطوط دسترسی، از مشترکان به صورت ماهیانه و در ازای مدت‌زمان استفاده از آن خطوط اخذ می‌کند

هله خوراک junk food

[تغذیه و ص.] هر یک از انواع خوراکی‌های با ارزش تغذیه‌ای کم که اغلب به عنوان تنقلات مصرف می‌شود

هم‌ارزی جرم و انرژی

mass-energy equivalence

[فیزیک] اصلی که بنا بر آن انرژی و جرم می‌توانند به هم تبدیل شوند

هم‌بندی تمام‌اتصال

fully-interconnected topology, fully conncted network

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه که در آن تمام گره‌ها به‌طور مستقیم به یکدیگر متصل می‌شوند

هم‌بندی توری mesh topology

[مخابرات] نوعی آرایش شبکه که در آن هر گره،

homomorphism

همریختی

[ریاضی] تابعی از یک دستگاه جبری به دستگاهی جبری از همان نوع که عمل‌های جبری را حفظ می‌کند

passenger car equivalence همسنگ سواری

[حمل - شهری] ضریب معادل‌سازی انواع خودروهای بزرگ - نظیر اتوبوس با خودروهای سواری؛ محاسبهٔ این ضریب به اندازه و وزن و سرعت خودروها و همچنین خصوصیات جاده نظیر شیب آن بستگی دارد

confluent

همشار

[علوم جو] ویژگی خطوط جریانی که در راستای شارش بیش از پیش به هم نزدیک شده باشد

confluence

همشاری

[علوم جو] به هم نزدیک شدن بیش از پیش خطوط جریان در راستای شارش

coarticulation هم‌فراگویی، تولید هم‌زمان

[زبان]. هم‌زمانی تولید دو واحد واجی یا یک واحد واجی با یک مشخصهٔ آوایی

syngamous, syngamic

همکام

[زیست]. مربوط به همکامی

syngamy

همکامی

[زیست]. تشکیل رویان با انجام لقاح

absolute convergence همگرایی مطلق

[ریاضی] ویژگی یک سری که سری قدرمطلق جملات آن همگرا باشد

همتاساختی ← همتاشده

replicator

همتاساز

[زیست]. بخشی از دنا (DNA) که محل شروع همتاسازی در هر همتایه است

replication

همتاسازی

[زیست]. فرایند دوتا شدن به طوری که نسخه‌ای دقیق از نسخهٔ اولیه بازسازی شود، مانند آنچه در مورد دنا (DNA) و رنا (RNA) اتفاق می‌افتد

replicative

همتاشده، همتاساختی

[زیست]. ۱. مربوط به همتاسازی ۲. ویژگی آنچه در فرایند همتاسازی شرکت کرده است

replicon

همتایه

[زیست]. عنصر ژنی که در خلال همتاسازی دنا (DNA) به عنوان واحدی خودمختار عمل می‌کند

coherent

همدوسی

[اپتیک] مربوط به همدوسی

coherence

همدوسی

[اپتیک] همبستگی فازی بین دو یا چند موج

همراه کارت اعتباری ← همراه کارت پیش‌پرداختی

همراه کارت پیش‌پرداختی، همراه کارت اعتباری

prepaid card 2

[مخابرات] کارتی اعتباری که مربوط به تلفن همراه است و متناسب با مبلغ خرید آن، می‌توان با آن مکالمهٔ تلفنی انجام داد

partial assimilation همگونی جزئی

[زبان.] همگون شدن برخی از مشخصه‌های یک واحد آوایی با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی دیگر

complete assimilation همگونی کامل

← همگونی کلی

total assimilation همگونی کلی

[زبان.] همگون شدن تمام مشخصه‌های یک واحد آوایی با مشخصه‌های واحد آوایی دیگر

incomplete assimilation همگونی ناقص

← همگونی جزئی

Universal Serial Bus, USB همه‌گذر

[رایانه و فن.] استاندارد برای گذرگاه خارجی که امکان انتقال ۱۲ مگابیت بر ثانیه را فراهم می‌کند

conjugate 1 همیوغ

[زیست.] هر یک از دو یاخته به‌هم‌پیوسته در فرایند همیوگی

conjugate 2 همیوغ شدن، همیوغ کردن

[زیست.] شرکت داشتن در فرایند همیوگی

همیوغ کردن ← همیوغ شدن

conjugon همیوغه

[زیست.] عامل ژنی ضروری در فرایند همیوگی

conjugation همیوگی**affinity** همگری

← تبدیل همگر

همگون ← همگون‌شده

همگون‌شدگی ← همگونی

assimilate همگون شدن

[زبان.] تغییر مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی برای مطابقت با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی دیگر پیش یا پس از آن

assimilated همگون شده، همگون

[زبان.] ویژگی یک واحد آوایی که در مشخصه یا مشخصه‌های آن همگونی ایجاد شده باشد

assimilation 2 همگونی، همگون‌شدگی

[زبان.] فرایندی که از طریق آن مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی برای مطابقت با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی دیگر پیش یا پس از آن تغییر می‌کند

regressive assimilation, anticipatory assimilation همگونی پس‌رو

[زبان.] همگون شدن مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی پس از آن

progressive assimilation همگونی پیش‌رو

[زبان.] همگون شدن مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی پیش از آن

هواشناسی کشاورزی
agricultural meteorology,
agrometeorology

[علوم جو] مطالعه روابط میان هواشناسی و کشاورزی و استفاده از داده‌های هواشناختی در بهبود کمیت و کیفیت محصولات کشاورزی

هواشناسی همدیدی **synoptic meteorology**

[علوم جو] شاخه‌ای از هواشناسی که به تحلیل و مطالعه داده‌های جوی هم‌زمان گردآوری شده از منطقه‌ای وسیع می‌پردازد

هواشناسی هوایمایی **aviation meteorology**
 ← هواشناسی هوانوردی

هواشناسی هوانوردی

aeronautical meteorology

[علوم جو] شاخه‌ای از هواشناسی که به مطالعه تأثیر وضع هوا بر ناوبری هوایی می‌پردازد

هوپرورد **eutrophic**

[زیست]. دارای هوپروردگی یا مربوط به آن

هوپروردگی **eutrophy, eutrophia**

[زیست]. ۱. رشد متناسب اندام‌ها و بافت‌ها در نتیجه تغذیه کامل ۲. رشد و ازدیاد موجودات زنده در اثر تغذیه مطلوب در یک زیست‌بوم

هوپرورش **eutrophication**

[زیست]. غنی شدن محیط‌های آبی از ترکیبات محلول که منجر به رشد بیش از حد برخی از موجودات زنده می‌شود

[زیست]. به هم پیوستگی گذرای دو یاخته هوهسته‌ای برای تبادل مواد ژنی

هندسه تحلیلی **analytic geometry**

[ریاضی] مبحثی که به مطالعه اشکال هندسی و منحنی‌ها با استفاده از دستگاه مختصات و روش‌های جبری می‌پردازد

هندسه جبری **algebraic geometry**

[ریاضی] مبحثی که به مطالعه خواص هندسی اشکال با استفاده از روش‌های جبر مجرد می‌پردازد

هندسه مشخصه‌ها **feature geometry**

[زبان]. نظریه‌ای در واج‌شناسی غیر خطی که بر اساس آن میان مشخصه‌ها روابط سلسله‌مراتبی وجود دارد

هنریشیه، بازیگر ۲ **actor 2, actress 2**

[هنر. نمایشی] فردی که نقش سینمایی اجرا می‌کند

هوا ← وضع هوا

هوادرخش **airglow**

[علوم جو] گسیل تابش شبه پایدار گازهای جو بالا به عرض‌های میانی و پایین

هوازدگی شیمیایی **chemical weathering**

[زمین]. نوعی هوازدگی که در آن واکنش‌های شیمیایی سبب تغییر سنگ‌ها و کانی‌ها و تبدیل آنها به ترکیب‌های جدید می‌شود

هواشناسی توصیفی **descriptive meteorology**

[علوم جو] ← جونگاری

- باز و بسته شدن دهانه روزنه را تنظیم می‌کند
- field** هیأت، میدان
[ریاضی] دستگاهی جبری، دارای دو عمل که تمام خصوصیات جمع و ضرب اعداد حقیقی را دارند
- memory cell** یاختهٔ یادسپار
[زیست]. [تنباه] یاخته‌های B و T که پس از برخورد اولیه با پادگن بیگانه اطلاعات ایمنی را به خاطر می‌سپرد و در برخورد دوم با همان پادگن، پاسخ‌های ایمنی سریع‌تر و مؤثرتری می‌دهد
- algebraically closed field, algebraically complete field** هیأت جبری بسته، میدان جبری بسته
[ریاضی] هیأت یا میدانی مثل F به طوری که هر چندجمله‌ای درجه ۱ یا بیشتر، که ضرایبش در آن هیأت یا میدان باشد، دارای ریشه‌ای در F باشد
- aircraft icing** یخ‌زنی هواگرد
[علوم جو] تشکیل یخ بر روی هواگرد
- glacier** یخسار، یخچال طبیعی
[زمین]. [توده] بزرگی از یخ که روی خشکی تشکیل می‌شود و به پایین شیب می‌خزد
- glaciation** یخسارش
[زمین]. [تشکیل و پیشروی و پسروی یخسارها یا ورقه‌های یخ
- data message integrity** یکپارچگی داده پیام
[رایانه و فن]. [وضعیت یکپارچه بودن پیام داده‌ای یکپارچه] ← یکپارچه‌شده
- ganglion cell** یاختهٔ گرهی
← گره‌یاخته
- integration** یکپارچه‌سازی
[رایانه و فن]. [تبدیل یک یا چند مجموعه به محیطی یکپارچه
- Sertoli's cells** یاخته‌های سرتولی، یاخته‌های غذادهنده
[زیست]. [یاخته‌های طویل در لوله‌های گشناب‌بر که در تکوین زامه دخالت دارند
- Leydig's cells** یاخته‌های بینابینی
[زیست]. [گروهی از یاخته‌های بیضه که در تولید هورمون‌های آندروژن دخالت دارند
- guard cell** یاختهٔ نگهبان
[زیست]. [یکی از دو یاختهٔ روپوستی تمایز یافته که تلفیق تلفن و رایانه ← تلفیق تلفن و رایانه

یک‌سوسازی اپتیکی، یک‌سوسازی نوری
optical rectification

[اپتیک] اثر ناشی از برهم‌کنش یک یا چند میدان
 الکترومغناطیسی در محیط غیرخطی که به
 برقراری میدان غیرنوسانی انجامد

یک‌سوسازی نوری ← یک‌سوسازی اپتیکی

یکپارچه‌شده، یکپارچه **integrated**

[زبانه و فن.] ویژگی مجموعه‌ای که یکپارچه‌سازی
 شده باشد

یکریختی **isomorphism**

[ریاضی] تابعی یک‌به‌یک از یک دستگاه جبری به
 روی دستگاه جبری از همان نوع